

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۹۰) لَيْسَ عَلَى الضَّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يَنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۹۱) وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أُحْمِلِكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَاعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يَنْفِقُونَ (۹۲) إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۹۳) يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَأْنَا اللَّهَ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيَنْبِتْكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۴) سَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رَجِسٌ وَمَآوَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۹۵) يَخْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ (۹۶)

حالات قلب در قرآن

نکات باقی مانده از بخش قبلی بحث مخلفین بود و کسانی که جا ماندند از **جبهه و جهاد** و به عبارتی جا گذاشته شدند و خدا نخواست که این‌ها در جهاد شرکت کنند.

در باب رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ؛ این‌ها رضایت دادند که با جاماندگان باشند وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۹۳)، نکته‌ای عرض شد و الان هم گذرا اشاره‌ای می‌شود این است که قرآن با صراحت تمام بحثی را به نام قلب مطرح می‌کند و با ادبیات‌های مختلف از آن یاد می‌کند. **قلب تاریک شده**، قلب چرک شده تا برسد به قلب طبع شده که مرحله آخری قلب است. یک موقع است که کسی روی قلب، چرت و پرت می‌نویسد با مداد و به هر جهت قابل پاک کردن است، اما یک موقع است که بحث **طبع قلب** است. این‌جا دیگر چرت و پرت‌ها چاپ و طبع می‌شود روی قلب، دیگر پاک نمی‌شود. این می‌شود عامل نفهمیدن حقیقت. این طوری که می‌شود، دیگر

نمی‌فهمند؛ وَطَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ (توبه: ۸۷). یعنی مشخصاً جزء عوامل فهمیدن یا نفهمیدن، خود گناه کردن و گناه نکردن، قلب و حالت قلب است. کمیت معرفت‌شناسی در این باب لنگ است، اما قرآن با صراحت بیان می‌کند؛ یعنی این که طرف می‌فهمد یا نمی‌فهمد، به این بستگی دارد که چقدر نورانی است. وگرنه هر چقدر جلوی چشمش آیات آفاقی و انفسی حرکت بکند، او نمی‌فهمد. این یک حرف بکر قرآنی است.

کسانی که کتاب‌های روان‌شناسی و جامعه‌شناسی را بر قرآن ترجیح می‌دهند!

شما این آیه ۱۳ سوره مطففین را ببینید؛ إِذَا تَتَلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأُولِينَ؛ وقتی آیات ما بر آن‌ها خوانده می‌شود؛ می‌گویند این‌ها فرقی ندارد با کتاب‌هایی که می‌نویسند. این اسطوره‌ها تکرار مکررات همان داستان‌هاست! اصلاً این جوری می‌فهمند، این‌ها حتی کتاب‌های روان‌شناسی و جامعه‌شناسی را ترجیح می‌دهند. كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ؛ هرگز! این راجع به کسانی است که قرآن را مثل داستان‌های گذشته می‌پنداشته‌اند. بل «بل اضرابیه» است؛ یعنی اصلاً مطلب را منتقل می‌کند به بحث دیگری. مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ یعنی آن‌چه تا حالا داشته‌اند عمل می‌کرده‌اند، این خطاها رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ؛ دل این‌ها را چرکین کرده و دیگر نمی‌فهمند.

(۱۸: ۰۹) حالا گاهی دل در مرحله چرک شدن است، گاهی چرک مُرد شده، گاهی هم طبع شده است. این طبع کردن از آن‌جا آمده که ته نامه را با انگشتر مهر می‌کردند؛ یعنی دیگر چیزی در این نامه نوشته نمی‌شود! این دل و قلب را تا این‌جا می‌تواند پیش ببرد. حالا یک موقع آدم گناهِش را با آب توبه و اسلحه بکاء درست می‌کند، اما گاهی از این مراحل می‌گذرد و دیگر کاری‌اش نمی‌شود کرد و این خودش جلوی فهم نورانی را هم می‌گیرد و این را قرآن خیلی شفاف مطرح می‌کند (۱۵: ۱۱)

مؤمن ناگزیر از درگیری با طاغوت است

() حالا چه جور می‌شود که قلب طبع می‌شود؟ آیه ۱۱۲ انعام را ببینید؛ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ؛ ما برای هر پیامبری دشمن شیطانی گذاشتیم. اصلاً زندگی بی دشمنی انگار نمی‌چسبد!

این‌ها که می‌خواهند صلح کل باشند، قطعاً از بعضی اهداف ایمانی‌شان دارند کوتاه می‌آیند. این اصلاً در دستگاه خدا نیست. به لقمان هم حکمت و هم پیامبری را عرضه کردند و پیامبری را به خاطر مسئولیت آن نپذیرفت؛ چون شما با عده‌ای بالاخره درگیر می‌شوی؛ و شما روی همان نقاطی دست می‌گذاری که ملأ و مترف هم روی همان نقاط متمرکز است، لذا نبوت همراه با عداوت‌ها هست. این طور نیست که او روی بحث اقتصادی دست بگذارد و شما بگویی نماز بخوان! کار انبیاء این است که **أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ** (نحل: ۳۶)؛ شما زیر بار خدا برو! لذا نبوت همراه این عداوت‌ها هست. این‌هایی که می‌خواهند در صلح کل زندگی کنند مثل این‌هایی که امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کنند که چیزی نشود، کسی چیزی نگوید، این دارد از فروع ایمانی خودش کوتاه می‌آید. حتی حاضر نیست با وجوه مکفهره؛ با چهره خشنماک که اقل مراتب نهی از منکر است، به گناهکار را نگاه کند. که **أَمْرًا رَسُولُ اللَّهِ أَنْ تَلْقَى أَهْلَ الْمَعَاصِي بِوَجْهِ مُكْفَهَرَةٍ**، ولی حاضر نیست یک اخم هم بکند (۵۴):

(۱۴)

فرایند انجام گناه: تمایل دل < رضایت < ارتکاب معاصی

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا (انعام: ۱۱۲)

خلاصه این شیاطین جن و انس، به هم کد می‌دهند. جنیان بر انس تسلط ندارند، یا ضربه بدنی می‌توانند بزنند که مثلاً طرف را مریض کنند، یا در قلب او وحی می‌کنند. پیام‌هایی به هم می‌رسانند. و در قلب انسان **وسوسه** می‌کنند، این همان وحی‌هایی است که **زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا**؛ یعنی حرف‌های مزخرف را به صورت طلاندود شده به فریب، به خورد آدم می‌دهند. شیاطین و جنیان این کار را می‌توانند بکنند. **وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ**؛ اگر خدا می‌خواست نمی‌توانستند این کار را بکنند، ولی آن‌ها را با افترائی که می‌زنند رها کن. بعدش داریم (۵۰: ۱۶) **وَلِتَصْنَعِ إِلَيْهِ أَفْئِدَةً الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ**. (انعام: ۱۱۳)؛ [تا دل‌های کسانی که به آخرت ایمان ندارد به آن‌ها بگراید] نباید فکر کرد که **زمینه‌های سقوط و انحراف** انسان ناگهانی اتفاق می‌افتد. اصلاً این طور نیست. همه این‌ها به تدریج اتفاق می‌افتد، حتی وقتی می‌بینید کسی سر بزنگاه‌ها ناگهان چپ می‌کند، این از

خیلی وقت پیش متمایل شده و بعداً چپ کرده! یعنی توی حرکتی که دارد ذره ذره زاویه‌اش ملموس‌تر می‌شود. و این‌ها احتیاج به نورانیت هم ندارد و حتی برای یک نیمچه کارشناس هم قابل تشخیص است که مثلاً این که با این ذهنیت جلو می‌رود، علی‌القاعده سر از فلان جا در خواهد آورد؛ مثلاً بعضی‌ها را دیده‌اید که تمایلشان به شنیدن حرف‌های ساختارشکن در دین زیاد است. من این را توی شاگردهایم دیده‌ام؛ (۱۹: ۱۸) مثلاً شما بیایی این بحث را مطرح کنی که فرض کنیم غدیر توی قرآن نیامده، یا **بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ** ربطی به غدیر نداشته باشد، حتی ممکن است این بحث در قرآن نباشد، ولی این چشم‌هایش و چهره‌اش باز می‌شود و خیلی از این حرف‌ها و بحث‌های ساختارشکنانه خوشش می‌آید. این روحیات **تمایل به انحراف** است این‌ها را باید واقعاً پناه برد به خدا، البته غیر از پناهندگی به خدا راهکار هم دارد، پس فکر نکنید که یکهو خدا چنین بلایی سر کسی در می‌آورد! هر قدر هم جایگاه کسی خرده خرده رفیع‌تر و حساس‌تر و تعیین‌کننده‌تر می‌شود، باید بیشتر کار کند روی خودش.

این جووری شروع می‌شود که (۲۰: ۲۳) **وَلِتَصْغَىٰ إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَلِيَرْضَوْهُ وَلِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُّقْتَرِفُونَ** (انعام: ۱۱۳)؛ یعنی این دل اول **متمایل** می‌شود به وحی‌هایی (وسوسه‌ها) که به او می‌شود، بعد **راضی** می‌شود، بعدش هم **مرتکب** می‌شود. اولش **وَلِتَصْغَىٰ إِلَيْهِ** از همین تمایل‌ها و **گرایش**‌ها شروع می‌شود. **وَلِيَرْضَوْهُ** بعد به انجام دادن آن، راضی می‌شود. ممکن است خودش هم انجام نمی‌دهد ولی رضایت دارد. **وَلِيَقْتَرِفُوا** تا این که نهایتاً خودش مرتکب می‌شود و خودش انجام می‌دهد. این مسیری است که از فهم نورانی تا فهم چرک‌آلود تا طبع در قلب. (۵۹: ۲۴)

این بحث باید جدی گرفته بشود تا آدم برود به سمت فرقان داشتن که **إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا** (انفال: ۲۹) و برسد به آن جا **نورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ** (تحریم: ۸)؛ نورش پیشاپیش خودش حرکت کند. یکی از راه‌های جدی گرفتنش هم همین وصفی است که قرآن از خودش دارد؛ گفته که نور است، قرآن نور است. **وَاتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ** (اعراف: ۱۵۷). درباره تورات هم همین حرف زده شده اما شما کتاب تورات را تبدیل کردید به کاغذبازی **تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ** (انعام: ۹۱)؛ یعنی با کتاب نور هم می‌شود کاغذبازی کرد.

قلب باید تثبیت بشود روی دین

وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُفِيضٌ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ (زخرف: ۳۶)؛ هر کس عشوه بیاید از ذکر خدا، شیطانی را هم‌نشینش می‌گردانیم. این در داخل بحث‌های معرفتی ما هست که آدم‌ها دارای سپر محافظتی مَلکی دارند؛ مثلاً این که انسان گاهی تمایلات و حالات خوب دارد، این‌ها به خاطر همان سپر **محافظ ملکی** است. **وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً** (انعام: ۶۸) که این‌ها نزول بر قلب دارند؛ **إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ**؛ دل می‌شود **فرودگاه ملائکه** و نتیجه‌اش این می‌شود که **أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا** (فصلت: ۳۰)؛ خوف و حزن را بر می‌دارند و وقتی شرائط سخت و پیچیده‌ای که برایش پیش می‌آید می‌بینی **حالت تثبیت** دارد.

خلاصه اگر کسی بخواهد روشش را عوض کند از سنت‌های خداست که روش او را عوض می‌کند و این‌ها را جدا می‌کند **نُفِيضٌ لَهُ شَيْطَانًا**. و این هم شیاطین انس را شامل می‌شود و هم شیاطین جن را؛ یعنی آدم رفته رفته می‌بیند که جمع اطرافش هم دارد عوض می‌شود. محال است که شما مسیرتان عوض بشود و جمع‌تان عوض نشود. محال است. در این صورت در یک **تعارض دائمی** خواهید بود. و چون که آدم نمی‌تواند خودش را در تعارض نگه دارد. جهنم خودش تعارض است. جهنم؛ یعنی تعارض. انسان را که جهنم می‌اندازند می‌اندازند در جای متعارض! برای همین این بحث هست که بعضی ذاتی خوب هستند و بعضی ذاتی بدند؛ این همان بحث قرآنی است که بعضی‌ها بدی‌شان عارضی است و با آب توبه پاک می‌شوند، اما بعضی‌ها هستند که عمقی خراب شده‌اند. جوهر ذاتشان خراب شده است. قلب‌شان طبع شده؛ مثل تفاوت عملوا الصالحات و صالحین. عملوا الصالحات معطرند برای این که عطر زده‌اند به خودشان، اما صالحین خودشان شیشه عطرند. سلسله جلیله انبیاء را که قرآن یاد می‌کند می‌گوید: **كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ** (انعام: ۸۵)؛ جوهر ذاتشان صلاحیت دارد.

قلب مرکز گرایش‌ها

گرایش‌ها < اندیشه‌ها

خلاصه که قرآن قلب را مرکز فهم و مرکز ایمان می‌داند. **قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لِمَ تُؤْمِنُونَ وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا** **وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ** (حجرات: ۱۴)؛ یعنی آن مرکزیتی که باید عقد القلب ایجاد شود ایمان جایش درون قلب است؛ یعنی عقل که نباید تثبیت بشود روی مسائل دینی، اگر این‌ها را **برهان‌بندی** شده بپذیرید، عقلتان تثبیت شده که در این صورت اسلام آوردید، بلکه دل‌تان باید تثبیت بشود؛ چون همه گرایش‌های شما با **قلب‌تان** است نه با **عقل‌تان**. و **وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ** (تغابن: ۱۱)؛ در واقع دل را دارند **هدایت** می‌کنند. مبدأ گرایش‌هایش دارد هدایت می‌شود.

جهنم نعمت و رحمت است!

آدمی که دیگر فاسد شده است، اتفاقاً جهنم برایش مناسب است. فقط خوار است. وگرنه سرّ تعبیر **بَشِيرِ** **الْمُنَافِقِينَ بَأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا** (نساء: ۱۳۸) و بشارت برای عذاب، همین است. چرا بشارت؟ اگر به یک گرگ قاشق و چنگال بدهند تا غذا بخورد، آیا به او خوش می‌گذرد؟ یا پاره کند و بدرد؟ اتفاقاً این برای او لطف دارد. اصلاً شرایط جهنم برای این‌ها لطف دارد. برای همین هم هست که جهنم هم جزء رحمت خداست. جزء رحمت‌های الهی هست که یک سری را بهشت نمی‌برد. برای بعضی‌ها حضور در جمع‌های باکلاس سخت است. احساس می‌کند معذب است و وقتی بیرون می‌آید می‌گوید: آخیش راحت شدم. اتفاقاً این همان جاهای بی‌کلاس را ترجیح می‌دهد. راحت‌تر است. مثلاً یک آدم بدبدهن را بیاورید لابلای مجلسی که همه حرف‌های حکیمانه می‌زنند، واقعاً آن‌جا برای او جهنم است. می‌دانید که ریشه عذاب هم عذب هست، یعنی گوارا! یعنی روح می‌تواند با شرایط خیلی بد، حتی جهنم عادت کند و خودش را وفق دهد.

قرآن برای القای لذت‌های برتر آمده

بخش مهم بحث عذاب، خواری عذاب است که قرآن از آن به **عَذَابِ الْهُونِ** (انعام: ۹۳) یاد می‌کند و گرنه خیلی‌ها با اصل عذاب عادت دارند. در روایات داریم که ته جهنم گیاه در می‌آید! جهنم مثل همین جاست. شما این معتادها را شاید از نزدیک دیده باشید. خب این‌ها به همین فرم از زندگی‌شان عادت کرده‌اند. لذت می‌برد از

همین شرایط. اگر بخواهید او را عوض کنید باید روی ذهنش کار کنید و لذت‌های برتر را به او بشناسانید تا قدم بردارد به سمت لذت‌های برتر. والا او به همین زندگی عادت کرده.

ببینید شما الان داستان از آقای بهجت می‌شنوید چه جوری می‌شوید؟ اصلاً آدم در خودش فرو می‌ریزد که آقای بهجت در سن نود و اندی سالگی درس دومش را شروع کرد! پسرش می‌گفت: روزانه ۱۰ تا ۱۱ ساعت عبادت خالص می‌کرد؛ عبادت اعم از زیارت رفتن و سجده و نماز و ذکر. نه این که درس بخواند و بگوید: درس هم عبادت است و همه عبادت‌ها را دو در می‌کنیم! آقای بهجت ریش‌هایش در نیامده بود که اهل طی الارض بوده. از خواندن کتاب بزرگان آدم چه حالی می‌شود؟ آدم این را می‌فهمد که این دارد زندگی می‌کند. این چه زندگی‌ای است که ما می‌کنیم؟ بحث جهاد می‌شود می‌گوییم ما حوزه راه انداختیم و الان جهاد ما این است. بالاخره یک جوری سر خودمان و خدا را شیر می‌مالیم و یک چیزی در آوردیم و با آن هم داریم حال می‌کنیم! کلاً به این نوع زندگی هم راضی هستیم! در حالی که این یک جهنمی است، لذا قرآن مدام تلاش می‌کند فهم لذت‌های عمیق‌تر و بالاتر را برای ما فراهم کند. تازه یک چیزهایی هست که **فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ** (سجده: ۱۷)؛ هیچ کس نمی‌داند! آن جا **مقام رضایت** هم هست **وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ** (توبه: ۷۲) مقامی که من برای همانی که داشتیم کار می‌کردم، از من راضی است و من هم از او راضی هستم، نه این که تسلیم هستم و صبر می‌کنم! به مقامی رسیده‌ام که برایم هرچه از دوست رسد نیکوست. اصلاً من همان را دوست دارم که او دوست دارد. همان **مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا** حضرت زینب!

بهشت و جهنم در همین دنیا است

این‌ها چیزهایی است که قرآن می‌کند برای این که راضی کند آدم را که این دنیایی که داری سپری می‌کنی چیز کمی است. **قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ** (نساء: ۷۷) از آن طرف بخش بعدی چیز بزرگی است. **وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى** (اعلی: ۱۷). **مَعِيشَةً ضَنْكًا** (طه: ۱۲۴)؛ سخت زندگی کردن این جا قابل تجربه است؛ یعنی آدم می‌تواند در عین پول داری و دارایی به جهت روحی خیلی سخت زندگی کند. **بَلْهَ خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ** (اعراف: ۳۲)؛ خلوصش

مال روز قیامت هست؛ یعنی شما ناخالص بهشت و جهنم ناخالص را همین جا هم دارید، ولی خالصش آن دنیاست. کار قرآن این است که به لذت‌های برتر شناخت پیدا کنید و گرنه اصل بهشت و جهنم همین جا قابل تجربه است. آدم هم به آن عادت می‌کند برای همین بعد از بحث جهنم که **يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شَوْاظٌ مِّنْ نَّارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ** دارد **فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ**؛ یعنی جهنم هم نعمت است.

در نظام احسن الهی همه چیز خیر است

جهنم در نظام احسن الهی جزء نعمت‌هاست؛ مثل دستشویی که در داخل نقشه یک ساختمان وجود دارد و این فقط این نیست که در نظام احسن این درست باشد. این لایه میانی تفسیر است. لایه نهایی‌ش این است که به جهت وجودی، اصلاً جهنم نعمت است برای اهلش. به جهت **وجودی** نه **سلوکی**، (باید تکلیف جهات سلوکی و وجودی را توی بحث‌های قرآن معلوم کرد).

(سؤال) بحث **نظام احسن** الهی جزء بحث‌های وجودی است؛ مثل شیطان و فعل شیطان. **الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ** (سجده: ۷)؛ در نظام احسن یعنی شیطان هم در بهترین وضعیت خودش است، منتها دو لایه دارد این بحث‌ها. این که شما شر را قبول می‌کنید و خیر را توضیح می‌دهید خیر است. در لایه عمیق‌تر بحث این است که اصلاً شر را قبول نمی‌کنید. شرور را من باب ملائمت و عدم ملائمت با خودمان اسم گذاشته‌ایم و الا ما شرّ وجودی نداریم. این که در بحث‌های فلسفی داریم که وجود مساوق است با خیر و اصلاً خلقت برای همین است؛ یعنی چیزی که وجود پیدا کند، خیر است. شیطان در بحث وجودی خودش خیر است. همین که پارس می‌کند و نمی‌گذارد یک عده در آن مراتب بالا بیایند. در علم کلام پذیرفته شده که در یک نظام احسن؛ چون باید بندگان رشد کنند و باید در یک **جهاد اکبر** باشند، شیطان وسوسه می‌کند. این سیستم پذیرفته شده در علم کلام است که خیر بودن شیطان را در نظام احسن توضیح می‌دهید؛ یعنی **فعل شیطان** را به عنوان خیر توضیح می‌دهید و این کار مشکل و پیچیده‌ای است که قرآن تحمل و ظرفیتش را ایجاد کرده است؛ یعنی شیطان هم دارد روی صراط مستقیم حرکت می‌کند، منتها **صراط مستقیم وجودی**. بهشت و جهنم مال یک ادبیات دیگری

است. اگر فعلی از افعال شیطان صادر می‌شود، خیر است. این‌ها هم بحث‌های پیچیده‌ای است که در علم کلام متعارف ما نیامده.

(سؤال) حکایت یکسری آدم‌ها این جور است. بعضی باید یک کمی عذاب ببینند و پاک شوند و توبه خوبی بکنند و برگردند؛ یعنی به واسطه کارهایی که کردند یک چلاندن‌هایی لازم است که پاک بشوند و وارد فضای روشن بشوند، اما برای عده‌ای که بحث خلود مطرح است؛ یعنی مکرر و تا ابد عذاب می‌شود و اتفاقاً به همان هم عادت دارد! بیداری این عده هم قطعاً اتفاق می‌افتد ولی دیگر خیلی دیر! هر عذابی برای آدم اتفاق بیفتد همین است؛ مثلاً کسی بچه ناقص الخلقه دارد و می‌بینید دارد می‌خندد!

در قیامت چشم مجرم به جهنم باز می‌شود، نه به معارف!

يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى (فجر: ۲۳)؛ حالا چه وقت بیداری است؟ آن‌جا همه می‌فهمند و می‌گویند: رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا (سجده: ۱۲) منتها همان‌جا هم نه این‌که چشم‌شان به معارف باز می‌شود. نه! چشم‌شان به جهنم باز می‌شود. هر کس از این‌جا معرفتی برای خودش برده برده! برای همین هم هست که وقتی درخواست می‌کنند برگردند، بهشان گفته می‌شود اگر هم برگردید باز همان کارها را تکرار می‌کنید. وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (انعام: ۲۸)؛ داری دروغ می‌گویی اگر برگردی هم همین است. این جور نیست که کسی وقتی آن‌جا می‌رود؛ چون چشمش باز می‌شود پس چشمش به روی معارف باز می‌شود. نه! چشمش فقط به جهنم باز می‌شود، و همان اسمی را که تحت مدیریت آن اسم داشته تلاش می‌کرده است دقیق می‌فهمد؛ یعنی جهنم. این طور نیست که تمام مواقف حشر و تمام لذائذ را ببیند! اصلاً **حرام تکوینی** است استفاده از مواهب بهشت برای اهل جهنم. این مکالمه جالبی که در سوره اعراف هست بین اصحاب بهشت و جهنم را ببینید، همان طور که در این دنیا می‌توانند با هم صحبت کنند. آیه ۵۰: وَتَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ؛ قدری از این آب را به ما بدهید، أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ؛ یا از چیزهایی که خدا رزق‌تان کرده قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ؛ آن‌ها می‌گویند این‌ها را خدا حرام کرده بر کافران و این‌ها حرام تکوینی است. آن‌جا که دیگر جای

تشریح نیست؛ مثل حالاتی که ما از بزرگان سراغ داریم و یک رشحاتی را می‌فهمیم اما نمی‌دانیم چطور هست، جهنمی‌ها هم یک آبی را می‌فهمند اما چیزهای دیگر را نمی‌فهمند! مثل ما چون اصلاً حالات آقای بهجت در اندازه ظرف ما نیست. یک طی الارض را می‌فهمیم و می‌گوییم چه با حال! امروز این‌جا و ساعت بعد نجف! بعد هم آمریکا! اگر به ما بدهند که با آن تور جهانگردی درست می‌کنیم! به هر حال اینقدرش را می‌فهمیم، ولی این‌که او در سلام نمازش چه ادراکی دارد، دیگر نمی‌فهمیم و اگر بخواهیم باید بگوییم: معلوم است که یک چیزی داری، از آن چیزها به ما هم بده! در حالی که مگر می‌شود چون **إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ**؛ مگر می‌شود ظرف مطابق **مظروف** نباشد؟ مگر پهنه اقیانوس در یک نعلبکی جا می‌شود؟ این‌ها حرمت تکوینی دارد. این قدر ادراک هست که او بالاتر است و این‌که به هر حال عذاب، هون است. انسان خوار بودنش را نسبت به این جریان می‌فهمد، ضمن این‌که به روند خودش هم عادت دارد.

(سؤال) آب و آسمان در قرآن دارای یک فرهنگی است و آبی که از آسمان می‌آید دارای فرهنگی است که تاب این را دارد که منظور H_2O نباشد و این مجموعه تمثیلی رحمت باشد. گاه چیزی هست که شما می‌فهمید و یک چیزهایی هست که شما نمی‌فهمید و فقط می‌فهمید که چیز خوبی است!

تفاوت ادبیات وجودی و سلوکی در قرآن

این‌که می‌گویند: این عبد خداست، چه چیزی در ذهن شما می‌آید؟ حداقل به نظر چیز خوبی می‌آید که بار مثبت دارد، اما تمام ادبیات قرآن این نیست! قرآن ادبیات‌های وجودی‌ای دارد که سلوک را نمی‌خواهد توضیح بدهد، بلکه **رفتار عالم** را دارد تشریح می‌کند. شما آیه ۹۳ سوره مریم را ببینید و آیه ۵۶ هود را هم.

در سوره مریم **إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا**؛ هیچ چیز توی این عالم نیست، مگر این‌که به صورت بنده‌وار به سوی خدا می‌آید. این بنده به معنی بنده خوب است؟ نه! در این‌جا بحث سلوکی نیست. بحث وجودی است. کل عالم بنده‌وار دارد نزد خدا می‌آید؛ خدا مسلط بر عالم است و همه بنده و عبد خدایند.

شما یک موقع در سوره فاتحه می‌گویید **إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ**، در مقابل صراط مستقیم، مغضوب علیهم و ضالین است. به جهت سلوکی مشخص است که شما در سوره فاتحه چه کار می‌کنید. اما در سوره هود حضرت هود می‌گوید: **إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ؛** من توکل می‌کنم به خدای خودم و خدای شما؛ خدا هم پروردگار من است و هم پروردگار شماست. **مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا؛** هیچ جنبنده‌ای نیست مگر آن که موی جلوی پیشانی‌اش (افسار وجودی‌اش) دست خداست و بعد می‌گوید: (۴۵: ۰۰: ۰۱) **إِن رَّبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛** پروردگار من و نه پروردگار شما! بر صراط مستقیم است. این پروردگار من که دارد روی صراط مستقیم حرکت می‌کند همه عالم را هم دارد روی صراط مستقیم حرکت می‌دهد؛ چون **افسار همه عالم** را گرفته، خب این بحث وجودی است یا سلوکی؟ وجودی است. بحث‌های وجودی و سلوکی قرآن باید از هم جدا شود؛ یعنی همه دارند روی صراط مستقیم حرکت می‌کنند حتی بدکاران! ولی این فرق دارد با اهدنا الصراط المستقیم؟ یعنی یکی تحت مدیریت **اسم هادی** خداست و دارد روی صراط مستقیم هادی حرکت می‌کند. یکی هم تحت مدیریت **اسم مزلّ** خداست و دارد روی صراط مستقیم مزلّ حرکت می‌کند. آخرش هم همه در **نگاه وجودی** به خدا می‌رسند. برای همین هم داریم که **أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ** (شوری: ۵۳)؛ این مصیر و شدن به سمت خداست. (۴۵: ۰۲: ۰۱)

انواع شهود

سؤال: دلیل این که هود(ع) می‌فرماید: **ان رَّبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ** چیست؟ چرا رَّبِّي؟
 جواب: دلیلش این است که حضرت هود شهودِ اِرْجُلِي (اعضا) دارد. در بحث شهود، تمام اعضا سهمی از شهود دارند. شهود و کشف را ما معمولاً چشمی تصور می‌کنیم. خب البته کشف با چشم اتفاق نمی‌افتد. با قوه باصره اتفاق می‌افتد. بعضی‌ها هم شهودشان سمعی است؛ مثلاً چرا حضرت موسی به کلیم‌الله مشهور است؟ این سهم گوش در کلیم‌الله بارز شده. خدا بیشتر حرف می‌زند. **وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا** (نساء: ۱۶۴). برای همین هم خطاب **لَنْ تَرَانِي** به موسی است. می‌گوید: تو نمی‌بینی! نه این که این مطلب ندیدنی است. تو در حد دیدن نیستی! این

حد مال کسان دیگر است. امیرالمؤمنین می‌گوید: **لَمْ أُعْبُدْ رَبًّا لَمْ أَرَهُ**؛ من اگر خدا را نبینم اصلاً نمی‌پرستم. مرتبه شهود دیدنی در امیرالمؤمنین در افق اعلاست.

ببینید این عناوینی که خدا برای انبیاء در قرآن انتخاب می‌کند تعارف نیست، پر از مطلب است؛ مثلاً صفت **خَلَّتْ** و خلیل خدا بودن برای ابراهیم(ع) مطرح است. **وَأَتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا** (نساء: ۱۲۵). شهود حضرت هود(ع)، شهود و ذوق ارجلی است؛ یعنی می‌بینید که خودش و عالم دارند به صراط مستقیم حرکت می‌کنند. به قوای ارجلش این مطلب را متوجه می‌شود؛ مثل این که شما کر باشید و چشمتان را هم ببندند، ولی با لمس پا می‌فهمی که زیر پایت موکت خوبی است. این فرش‌باف‌ها با لمس می‌فهمند این فرش را چه کسی بافته! حتی بخشی از دریافت‌های طبی مال **تقویت شهود** است که کسانی که نبض می‌گرفتند مرتبه شهودشان با لامسه خیلی بالا می‌رود. هود مسیر را می‌فهمد که این مسیر صراط مستقیم است. هر قوه‌ای اعم از گوش و چشم و پا (قوای حرکتی انسان) سهمی از شهود دارد. برای همین هم هست که میان همه انبیاء، هود(ع) این حرف را زده که **إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ**. کل آیه را ببینید! **إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِن دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَّتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ** (هود: ۵۶) در آیه **دَابَّةٍ** آمده؛ یعنی کسی که راه می‌رود. **صِرَاطٍ**؛ یعنی جایی که در آن راه می‌روند. صراط جایی نیست که در آن پرواز می‌کنند! یا جایی که می‌شنوند! یعنی دابه و صراط با «مشی» گره خورده. کسانی که ذوق هود را تجربه کرده‌اند ممکن است با هود بنشینند و حضرت را ببینند؛ یعنی با حضرت هود مأنوس می‌شوند.

صراط مستقیم، یا صراط‌های مستقیم!

(سؤال) این که دارد که همه بر صراط هستند آن هم صراط مستقیم. می‌دانید که نکره در عربی علامت تعدد است. مثلاً در قرآن داریم **فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا** بعد دوباره می‌گوید: **إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا**. علامت معرفه این است که خودش نشان دهنده وحدانیت است و علامت نکره این است که نشان دهنده تعدد است.

سؤال: صراط مستقیم آیا به معنی تعدد راه‌های مستقیم سلوکی است؟

جواب: مثلاً این که داریم **فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا**. دلیلش چیست؟ خیلی‌ها گفته‌اند دلالت بر تأکید دارد. در حالی که این طور نیست. توی روایات داریم که **فانَّ مع العسر يسران**؛ با هر عسری دو تا یسر است. نگویید که ما در این عالم جز بدبختی ندیدیم! ما دست روی هر کار می‌گذاریم نمی‌شود! این جور نیست! چون عسر با الف و لام آمده و معرفه است، پس تعدد را نشان نمی‌دهد و یسر به صورت نکره آمده است و تعدد را نشان می‌دهد. حالا **عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ** هم دلالت بر نکره دارد؛ یعنی صراط‌های مستقیم. منتهی آقای سروش آمد و گند زد؛ چون این را در عرفان در بحث وجودی معنا می‌کنند و ایشان در معنای سلوکی گرفت، در حالی که این‌جا بحث، وجودی است. اگر می‌بینید که هر اسمی یک صراط است، صراط رب داریم، صراط عزیز داریم، صراط حمید داریم، همه اسماء دارای یک صراطی هستند در لایه وجودی. من بر صراط مستقیم هستم و شیطان هم بر صراط مستقیم است.

مقدمه اول: همه اسماء دارند روی صراط مستقیم حرکت می‌کنند. صراط مستقیم.

مقدمه دوم: همه اسماء زیر پر اسم الله هستند و اسم جامع الله آن بالاست و از ما خواسته‌اند شما خدا را با اسماء بخوانید کما این که شما از خدا رزق می‌خواهید چه می‌گویید؟ آیا می‌گویید یا منتقم؟ می‌گویید: یا رازق! چون که اسم‌ها همه حساب و کتاب دارند. **وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا** (اعراف: ۱۸۰)؛ یعنی آن الله بالا را بخوانید با اسماء؛ چون که تمام اسماء با لام ملکیت، ملک خدا هستند. اسم اعظم، الله است. همه فکر می‌کنند کسی اسم اعظم بلد باشد همه کار از دست او بر می‌آید! بلد بودن نیست باید اسم اعظم را در خودت پیاده کنی! اگر توانستی تمام اسماء را در خودت پیاده کنی می‌شود الله! این می‌شود همان انسان کامل **وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا** (بقره: ۳۱) که تمامی اسماء را خدا به انسان کامل تعلیم داده است. لذا تمام صراط‌ها در الله مندک و مندمج می‌شود و یک صراط می‌شود و می‌شود الصراط المستقیم. این همان صراط ذوق ختمی است که تمام صراط‌ها در آن جمع شده است.

یافتن مذاق پیامبر با تدبر در قرآن

(۵۴: ۱۶: ۰۱) پس این جوری هم می‌شود نماز خواند و دعا کرد که خدایا مرا به الصراط المستقیم هدایت کن نه صراطِ مستقیم! نه ذوق هودوی و عیسوی و موسوی و نوحوی. ما در نماز می‌خواهیم که ذوق‌مان ذوق ختمی بشود. در معنای اهدنا الصراط المستقیم این معنا هم اِشْرَاب شده است. و این هم میسر نیست مگر با قرآن. (۱۴: ۱۸: ۰۱) داریم **وَكَانَ خُلُقَهُ الْقُرْآنَ**؛ خُلق پیامبر قرآن است. پیغمبر مهیمن بر همه انبیاء است کما این که قرآن این را می‌گوید: **فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا** (نساء: ۴۱)؛ تو شاهد بر همه انبیاء هستی. **وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ** (مائد: ۴۸)؛ این هیمنه از آن پیغمبر است. سعی کنید ذوق‌تان، ذوق پیغمبر بشود. و مذاق پیامبر پیدا کردن فقط، با تدبر در قرآن حاصل می‌شود. قرآن چنان ویژگی‌ای دارد که تمام مسائل انفسی و بطونی را مطرح کرده به گونه‌ای که به هدایت اندک لطمه‌ای نمی‌زند و این معجزه قرآن است.

(۲۵: ۱۹: ۰۱) علامه در *المیزان* می‌گویند: عرفان‌های چینی و هندی هم حرف‌های خوبی دارند، منتها به دلیل این که خیلی لخت و لخم مسائل را مطرح می‌کنند، سر از کفر در می‌آورد، ولی قرآن ویژگی‌ای دارد که وقتی شما می‌خوانید هم شریعت برایتان جدی می‌شود و ادبیات دوگان قرآن هم کاملاً جدی است؛ یعنی کافر داریم و مؤمن. جهنم داریم و بهشت. و شوخی هم ندارد. به قول امیر المؤمنین **وَهُمُ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُنَعَّمُونَ وَهُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا وَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ**؛ رابطه متقین با بهشت و جهنم این جور است که واقعاً داخل فضای جهنم می‌شود. این سبک قرآن خواندن است! یعنی باید خواننده قرآن برود در فضای بهشت و جهنم و ضمن این که مباحث انفسی و وجودی قرآن هم سر جای خودش هست که خیلی‌ها را به اشتباه می‌اندازد و این که افراد می‌افتند به این وادی که خدا ارحم الراحمین است مال دیدن این بحث‌های وجودی است. (۲۸: ۲۱: ۰۱)

جذبات الهی جز برای سالک حاصل نمی‌شود

سلوک کاملاً جدی است و قرآن جذبات را مال آدم سالک می‌داند و از عالم بی‌عمل بر نمی‌آید. الکی دلتان را خوش نکنید به این حرف‌های صد من یک غاز که مثلاً دلت پاک باشد تا...! این نیست! این چیزها سالک می‌خواهد تا جذبۀ برایش اتفاق بیفتد! حتی جذبات حق برای سالک است؛ یعنی باید نماز خواند! باید قرآن مرتب خواند! باید جدی نماز مستحبی خواند! باید روزه مستحبی گرفت! باید یک مدتی آدم در سجده باشد و جذبات هم در همین جاها اتفاق می‌افتد. جذبۀ بد معرفی شده! این شده که حالا مشغول باش، یک موقع ممکن است خدا آدم را بگیرد! جذبۀ این نیست! باید سلوک کرد و خاصیت قرآن بیش از حد تصور است؛ یعنی حتی خواندن بی‌تدبرش هم فایده دارد و نورانیت دارد، چه رسد به تدبر و تفکر کردن در آیات. قرآن را جدی بگیرید تا قرآن از روحی‌ترین و انفسی‌ترین بحث‌ها تا اجتماعی‌ترینشان شما را وارد کند. (۳۹: ۲۳: ۰۱)

لطامات موضوعی بحث کردن قرآن

این آیه ۹۱ سوره انعام را ببینید؛ وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْنَا مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِّلنَّاسِ بَيِّنَاتٍ مِّنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَأَنزَلَ الْفُرْقَانَ أَذْهَبَ الْبُحْوثَ وَتَجَعَّلُونَهَا قُرْآنًا مِّمَّنْ لَّا يَفْقَهُونَ خِلَافَ مَا بَدَّعُوا مِن قَبْلُ لِيُكْفِرُوا بِهِ إِنَّهُمْ لَمُنْكَرُونَ وَلَئِن يَرَوْا آيَاتِنَا فَسَوْفَ نَسْتَفْتِنَهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ. «نور ز خورشید جو بو که برآید»، ولی تَجَعَّلُونَهَا قُرْآنًا مِّمَّنْ لَّا يَفْقَهُونَ وَتَخْفُونَ كَثِيرًا؛ خیلی وقت‌ها برخورد ما با قرآن همین است. سر تا ته قرآن را نمی‌خوانیم. کاغذ کاغذش می‌کنیم. مطلب، مطلبش می‌کنیم. مباحثی که به مسائل اجتماعی گره خورده را ازش جدا می‌کنیم؛ مثلاً بحث توبه را درس می‌دهیم، در حالی که هیچ ربطی به مسائل اجتماعی ندارد، ولی وقتی قرآن را می‌بینی می‌بینی این بحث در دل مسائل سیاسی اجتماعی است الا شَدَّ وَ نَدَّرَ (خیلی کم).

تَبْدُونَهَا؛ یک قرطاس‌هایی را وسط می‌آورید وَتَخْفُونَ كَثِيرًا؛ و پشت آن قرطاس‌های دیگری را مخفی می‌کنید. با تورات هم همین کار را کردند. کاغذبازی کردند.

ایمان‌های بدون تبری از قرآن در نمی‌آید

(۵۱: ۲۵: ۰۱) وگرنه محال ممکن است کسی قرآن را سر تا ته بخواند و دل بدهد و نسبت به مسائل سیاسی و اجتماعی و روابط بین الملل و ادبیات مستکبر و مستضعف اسلام بی تفاوت باشد. ایمان‌های بدون تبری و nice از توی قرآن بیرون نمی‌آید. قرآن را از تا ته بخوانید و قرطاس بازی هم نکنید؛ بحث موضوعی هم نکنید. آیات را از هم جدا نکنید؛ چون فضای کلی قرآن از دست می‌رود. وقتی می‌گویید **توبه** یاد این می‌افتید که آدم خراباتی پیدا کند و بزند توی سر خودش، اما همین بحث توبه را در قرآن دنبال نکنید، می‌بینید این است که در درجه اول **خطاهای سیاسی** تان را رفع و رجوع کنید! قرآن و کتب آسمانی کلاً یک pack نور است و جدا جدا شده‌اش لطمات جبران‌ناپذیری می‌گذارد. (۴۲: ۲۷: ۰۱)

خودت را مشغول مدح و ذمّ مردم نکن

بحار، ج ۱۳: ص ۴۳۳ از حکمت‌های لقمان به پسرش هست که **لا تُعَلِّقْ قَلْبَكَ بِرِضَى النَّاسِ**؛ قلبت را معلق به رضایت مردم نکن **وَمَدْحِهِمْ وَذَمِّهِمْ**؛ به این کاری نداشته باش که مردم مدحت می‌کنند، یا ذمّ تو را می‌کنند. قلبت را به رضایت مردم و مدح و ذم مردم گره نزن. مدح تفاوتی با ذم دارد و آن این‌که مدح در لایه‌های عمیق وجودی می‌رود و خودش را معلوم نمی‌کند که شما مشغول این مدح شدید، ولی ذم در لایه‌های بیرونی آدم می‌آید و آدم می‌فهمد و درگیر می‌شود. می‌بینی که یک نصف روز دارد با خودش می‌جنگد، یا حتی یک ماه این مطلب را در ذهنش زنده نگه می‌دارد. حتی به عنوان یکی از تفریحات سالم نمی‌گذارند مدفون بشود! وقتی بیکار است می‌نشیند درباره‌اش فکر می‌کند. اهل معنا بحثی دارند که هر چقدر کسی مدت طولانی‌تری نسبت به ذم و مدح دیگری فکر می‌کند، این آدم مشغول‌تری است و باید خودش را **درمان** کند. **فَإِنَّ ذَلِكَ لَا يَخْصُلُ وَلَوْ بِالْأَعْيُنِ** **الانسان فِي تَحْصِيلِهِ بِغَايَةِ قُدْرَتِهِ**؛ چون هر قدر انسان هم تلاش کند این حاصل نمی‌شود. همه مردم از آدم راضی نمی‌شوند. این همه اهواء مختلف را چطور می‌خواهید راضی کنید؟! انسان وارد معادلات بسیار پیچیده‌ای می‌رود که تمامی هم ندارد. باید آدم بنشیند یک شبکه معادلات را حل بکند. بعد پسرش سؤال می‌کند که یک مثالی بزن و لقمان همان داستان معروف ملا و خرش را عملی می‌کند. **وَلَا تَلْتَفِتْ إِلَيْهِمْ وَأَسْتَعْلِ بِرِضَى اللَّهِ وَفِيهِ شُغْلٌ**

شَاغِل؛ برو تو کار رضایت خدا! این می‌تواند آدم را به خودش مشغول بکند. **وَسَعَادَةٌ وَإِقْبَالٌ فِي الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْحِسَابِ وَالسَّوَالِ**؛ که این اقبال و ساعات برای روز حساب و روز سؤال است که آدم خدا را بتواند راضی کند، مجرای رضایت خلق هم از رضایت خدا می‌گذرد؛ چون دل مردم بین **اصْبَعِي مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ**؛ دو انگشت خداست. می‌توانی از مردم توقع داشته باشی که به شما پول بدهند ولی نمی‌توانی توقع داشته باشی که دلشان با شما صاف باشد؛ چون دل آدم دست خودش نیست. (۲۶: ۳۹: ۰۱) دل مردم دست خودشان نیست. **مقلب القلوب** خداست. و اوست که قلب دیگران را علیه ما می‌کند و یا له ما می‌کند. این هم منافاتی ندارد با این که آدم کارهای عجیب و غریب نکند. معلوم است که این‌جا بحث تحصیل رضایت الهی است نه تحقیر مردم! بلکه گاه تحصیل رضایت الهی در کسب رضایت یک نفر جریان پیدا می‌کند که آن هم دستورات مشخصی دارد؛ مثل بحث تحصیل رضایت والدین که جایگاه رفیعی دارد ولو در جاهای بدون منطق! طلبه باید لااقل پدر و مادرش رفته رفته از او راضی بشوند که طلبه شده و الا این آدم تا آخر گیر است. در بحث خانه و خانواده و همسر هم که باید با یک جریان دیگری حرکت کرد. این که باید حقوق آدم‌ها را رعایت کرد و محترم شمرد و گرنه تأمین رضایت بچه بای نحو کان (به هر گونه که بشود) می‌بینید که می‌تواند شما را به چه هلاکتی سوق بدهد!

صلوات!

۱. به خانواده دادم می‌گفتم که ما سر بحث حوزه پسران مشکات با حوزه درگیری داشتیم. این که این‌جا را به عنوان اولین طرح تحول حوزه می‌خواستند بپذیرند، واقعا در حسادت با کلکسیون از تحقیر، تطمیع هنرنمایی کردند! جوری که حسادت داشت رژه می‌رفت! یعنی جوری بود که تمثیل آن را می‌شد دید. حتی خودشان زنگ زدند و به من گفتند که این کار به ما سنگین تمام شد؛ چون ۱۵ سال است که آقا دارد به ما می‌گوید و قرار بود ما بکنیم، یکپو یک طلبه جوانی از تهران می‌آید این کار را می‌کند، سختمان شد. بعد هم در شورای عالی سیاست‌گذاری حوزه به بیانات کاملا دروغ طرح را زمین زدند تا بالاخره تصویب شد. اولش من خیلی ناراحت بودم که مثلا این چه اخلاقی است! بعد انصافا خودم را جای آن‌ها می‌گذاشتم، که اگر من هم در آن جایگاه بودم، دقیقا همان کار و بدتر از آن را می‌کردم و این را من خودم اعتراف کردم. همه آن‌ها ابو‌اللیحیه؛ با ریش‌های سفید نشسته‌اند و می‌خواهند تحول حوزوی ایجاد کنند، بعد یکی می‌آید انجام می‌دهد و این‌ها هم می‌گویند: نه! این نیست! آدم خودش را از بعضی چیزها مبرا می‌داند ولی آدم تا زمینه‌هایش را دید ... حضرت امام (ره) به طلبه‌ها می‌گفتند: تا عمامتان گنده نشده یک فکری به حال خودتان بکنید! چون این دل، یک لطفه‌ای است که اگر مراقبت جدی رویش نکنید، از بین می‌رود.

۲. بحث‌های وجودی و سلوکی قرآن باید از هم جدا شود!